فصل‌نامه‌ی مطالعات توسعه‌ی اجتماعی-فرهنگی، دوره‌ی چهاردهم، شماره‌ی ۱، تابستان ۱٤۰٤، صفحات۱۸۷-۱۵۹

مقاله پژوهشی

بازخوانی نگرش‌ها و تجارب زنان مطلقه نسبت به ازدواج مجدد: پژوهش کیفی در شهر ایلام

مسعود الماسی[۱]

تاریخ دریافت: ۱٤۰٤/۰۳/۰٦ تاریخ پذیرش: ۱٤۰٤/۰٦/۲۸

چکیده

طلاق به مثابه یکی از پدیده‌های تحول آفرین اجتماعی، با پیامدهای پیچیده روان‌شناختی، اقتصادی و فرهنگی، بخش قابل ملاحظه‌ای از جمعیت زنان را متأثر ساخته است. پژوهش حاضر با رویکرد کیفی و بهره‌گیری از تحلیل پدیدارشناختی تجارب زیستهٔ زنان مطلقه در شهر ایلام، به شناسایی و تبیین سازوکارها و عوامل مؤثر بر تمایل یا امتناع آنان نسبت به ازدواج مجدد می‌پردازد. داده‌ها از طریق مصاحبه‌های عمیق نیمه‌ساختاریافته گردآوری شده است و با روش تحلیل مضمون مورد بررسی قرار گرفتند. یافته‌ها بیانگر آن است که تمایل به ازدواج مجدد تحت تأثیر لایه‌های درهم‌تنیده‌ای از متغیرهای فردی (مانند بازتعریف هویت، رشد شخصی و نیاز به حمایت عاطفی)، روانشناختی (شامل مدیریت آسیب‌های گذشته و التیام روانی)، اقتصادی- اجتماعی (مانند ارتقاء سرمایهٔ اجتماعی و استقلال مالی) و فرهنگی- اجتماعی (عملکرد هنجارهای ساختاری و کلیشه‌های جنسیتی) قرار دارد. بخش قابل توجهی از مشارکت‌کنندگان، ازدواج مجدد را راهبردی آگاهانه جهت ارتقاء مطلوبیت زندگی و بازیابی امنیت روانی-اقتصادی ارزیابی کردند، در حالی که گروهی دیگر تحت تأثیر تجارب آسیب‌زای روابط پیشین، تردیدهای عمیق و فشارهای اجتماعی از این تصمیم اجتناب ورزیدند و رشد فردی و فرزندپروری را در اولویت قرار دادند. افزون بر این، یافته‌ها نشان داد برچسب‌زنی‌ها و محدودیت‌های فرهنگی نقش بازدارنده‌ای در فرآیند تصمیم‌گیری ایفا می‌کند.

واژه‌های کلیدی: ازدواج مجدد؛ طلاق؛ زنان مطلقه؛ تجربهٔ زیسته؛ تحلیل پدیدارشناختی؛ ایلام.

[۱]. استادیار گروه علوم اجتماعی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. Almasi_57@yahoo.com

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-06]

بیان مسأله

در حال گذار بودن استان ایلام از مرحلهٔ سنت به مدرنیته و رشد روز افزون مشکلات و مسائل ناشی از شرایط زندگی شهری، از جمله تضادها و تعارضات فرهنگی ناشی از شکاف بین نسلی و تبعیض‌های جنسیتی، زنان این استان را با مسائل و چالش‌های متعددی همچون افسردگی، خودکشی، طلاق و ... مواجه نموده است که لطمات جبران ناپذیری را در سطح فردی و اجتماعی به دنبال داشته است. بر این اساس در سال‌های اخیر، احتمال طلاق در بین زوجینِ جوان ساکن ایلام رقم بالایی را به خود اختصاص داده است و این مسأله به یکی از مسائل اجتماعی جدی استان تبدیل شده است. با افزایش آمار طلاق در دهه‌های اخیر، این پدیده به یک معضل مهم اجتماعی تبدیل شده است و روزبه‌روز در حال افزایش است. از هم پاشیدگی‌هایی که به دنبال خود تبعات منفی بسیاری از جمله مشکلات روحی و روانی اعضای خانواده، زمینه‌سازی جرایم مختلف، بی‌سرپرست شدن بسیاری از کودکان و ... را بر پیکرهٔ جامعه بر جای می‌گذارد.

طلاق یک اتفاق واحد نیست، بلکه فرآیندی پیچیده و مستمر و زنجیرهٔ به‌هم پیوسته‌ای است که برای همیشه قربانیان خود را متأثر ساخته است و در آن همهٔ اعضای خانواده از جمله فرزندان، فقدان و ناکامی را در زمینه‌های آموزشی، تحصیلی، هیجانی و رفتاری تجربه می‌نمایند (سوپریانتو[1] و همکاران، ۲۰۲٤). در تعریف علمی، طلاق به معنی خروج فرد از جامعهٔ دارندگان همسر است. به عبارت دیگر طلاق عبارت است از انحلال نهایی و قانونی یک ازدواج و جدایی زن و شوهر بر اساس حکم دادگاه که به هر دوی آن‌ها حق قانونی یا مذهبی ازدواج مجدد را بر اساس قوانین هر کشور می‌دهد (آذرتاش، ۱٤۰۳: ٤۰۲).

تجربهٔ طلاق آغاز ماجرای زندگی با تغییرات و چالش‌های مختلف است. در حقیقت برای برخی از زنان مطلقه، طلاق تنش چند بعدی است و برای برخی آغاز زندگی مجدد با انگیزه‌های جدید است. زندگی پس از طلاق به‌عنوان یک تجربهٔ گذار روانی- اجتماعی، نمودهای مختلفی از جمله؛ چالش‌های روابط فرزندان با والدین (دراپئو[2] و همکاران، ۲۰۲٤؛ پارکر[3] و همکاران، ۲۰۲۲؛ کاراگاتا[4] و همکاران، ۲۰۲۱)، مشقت‌های اقتصادی و چالش‌های فرهنگی- اجتماعی (شریفی ساعی و آزاد ارمکی، ۱٤۰۰؛ چانگ[5]، ۲۰۲٤؛ ریتر[1] و همکاران، ۲۰۲٤؛ لوپولد[2]، ۲۰۱۸؛ حیاتی و

---

1. Suprianto
2. Drapeau
3. Parker
4. Caragata
5. Chang,

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-06]

سلیمانی، ۱۳۹۷)، رضایت زنان از انحلال زناشویی، دوری از خشونت و فضای پرالتهاب زندگی با همسر، شکرگزاری از طلاق و رشد پس از آسیب (کالتا و مروز[۳]، ۲۰۲٤؛ فیضی و همکاران، ۱۳۹۸) داشته است. با این وصف تقریباً تمام مباحث و مجادله‌های طرح‌شده حول این محور اندیشه می‌چرخد که طلاق و زندگی پس از آن یک مسألهٔ اجتماعی است (مداحی و فیضی، ۱٤۰۳: ۱۰۷). در این میان، تصمیم‌گیری زنان مطلقه دربارهٔ ازدواج مجدد یکی از موضوعات کلیدی و چالش برانگیز است که از جنبه‌های روانشناختی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی قابل بررسی است. ازدواج مجدد فرصتی است برای زنان طلاق گرفته تا زندگی نوینی را شروع کنند، هویت فردی و اجتماعی خود را بازیابی کنند و نیازهای عاطفی و اقتصادی خود را تأمین نمایند، اما در عین حال همراه با پیچیدگی‌ها و موانع فراوان نیز هست.

مطالعات نشان می‌دهند زنانی که پس از طلاق به ازدواج مجدد روی می‌آورند، این تجربه را تلاشی برای «بازسازی زندگی» و «عبور از دوران دشوار طلاق» می‌دانند. این زنان در مسیر خود با عواملی مانند «عاملیت فرزند» (نگرانی از آیندهٔ فرزندان و نیاز به سرپرست جدید)، «احساس ضعف و نیاز» به حمایت عاطفی و مادی، «تنگنای اجتماعی» و فشارهای فرهنگی، «طردگریزی» و ترس از انزوا و «آرزوی بهبود کیفیت زندگی» مواجه هستند. این عوامل نشان می‌دهند که تصمیم به ازدواج مجدد الزاما صرفاً یک انتخاب آزادانه نیست، بلکه محصول تعامل پیچیده‌ای از موقعیت-های روانی، اجتماعی و اقتصادی است (افراسیابی و خلجی پیربلوطی، ۱٤۰۱).

با وجود اهمیت ازدواج مجدد برای زنان، این امر در استان ایلام، با موانع و چالش‌های متعددی مواجه است که لزوم توجه ویژه و انجام پژوهش‌های متعدد علمی را دو چندان نموده است. بر این اساس، پژوهش حاضر به روش کیفی تمایل زنان مطلقه ساکن شهر ایلام به ازدواج مجدد را مورد بررسی قرار می‌دهد. در واقع این پژوهش به دنبال پاسخگویی به این پرسش است که کیفیت تمایل زنان مطلقه شهر ایلام به ازدواج مجدد چگونه است؟

پیشینهٔ تحقیق

سعادتی و باقری (۱٤۰٤) در پژوهشی با عنوان «تحلیل زمان ازدواج مجدد زنان مطلقه با استفاده از مدل لگ- لجستیک با شکنندگی مشترک» نشان می‌دهند سن زنان، داشتن فرزند از ازدواج اول و سطح درآمد خانوادگی پدر به شکل معناداری بر مدت زمان تا ازدواج مجدد اثر

---

۱. Rytter

۲. Leopold

۳. Kaleta & Mróz

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-06]

دارد. به‌طور خاص، زنان جوانتر، بدون فرزند و با درآمد خانوادگی پایین‌تر، سریع‌تر به ازدواج مجدد اقدام می‌کنند. در تحلیل چنین داده‌هایی، توجه به «فراژندی» (شباهت افراد به دلیل عضویت در گروه‌های خاص مانند خانواده یا محل سکونت) بسیار مهم است و عدم توجه به آن می‌تواند نتایج گمراه کننده به بار آورد. این پژوهش اهمیت نقش عوامل اقتصادی، باروری و تجربهٔ فرزندآوری را در تحلیل زمان ازدواج مجدد زنان مطلقه برجسته می‌کند.

اعیادی و همکاران (۱٤۰۳) در پژوهشی با عنوان «شناسایی چالش‌ها و مسائل ازدواج مجدد پس از طلاق در ایران: یک بررسی سیستماتیک کیفی» نشان دادند بین میانگین نمرات رغبت به ازدواج مجدد و مؤلفه‌های نگرش به ازدواج مجدد در افراد مطلقه با و بدون فرزند از ازدواج سابق، در هیچ یک از این مؤلفه‌ها، تفاوت معناداری وجود ندارد و وجود فرزند از ازدواج سابق نمی‌تواند مانع یا عامل بازدارنده از ازدواج مجدد موفق پس از طلاق باشد، با این حال، بهتر است برای افزایش آمادگی افراد مطلقه برای ازدواج مجدد، چالش‌های ناشی از وجود فرزند در زندگی پس از طلاق به‌صورت جداگانه مورد بررسی قرار گیرد.

افراسیابی و خلجی پیربلوطی (۱٤۰۱) در یک مطالعهٔ کیفی با عنوان «تفسیر زنان طلاق‌گرفته از ازدواج مجدد: مطالعه‌ای داده بنیاد»، با مشارکت ۲٦ زن مطلقه شاغل در شهرکرد که ازدواج مجدد داشتند، نشان دادند زنان ازدواج مجدد را به مثابه اقدام به بازسازی زندگی و عبور از مشکلات طلاق می‌دانند. محورهای اصلی تفسیرها در این پژوهش شامل «عاملیت فرزند»، «احساس ضعف و نیاز»، «تنگنای اجتماعی»، «طردگریزی»، و «بهبود کیفیت زندگی» است.

الماسی و اصلانی (۱٤۰۲) در پژوهشی با عنوان «تمایل به ازدواج مجدد در بین سالمندان بیوهٔ شهرستان فریدونشهر و عوامل مرتبط با آن»، نشان دادند رابطهٔ بین متغیرهای مشکلات روحی، مشکلات جنسی، تعلق خاطر به فرزندان، حمایت شبکه‌ای و بازدارنده‌های هنجاری با تمایل به ازدواج مجدد معنی‌دار است. در مجموع از یافته‌های این پژوهش می‌توان نتیجه گرفت که تمایل به ازدواج مجدد در بین مردان سالمند شهرستان فریدون‌شهر بیشتر از زنان بوده است و موضوع ازدواج مجدد سالمندان باید به‌عنوان اولویت نهادها و سازمان‌های مسؤول قرار گیرد.

قنبری برزیان (۱٤۰۲) در پژوهشی با عنوان «مطالعهٔ جامعه‌شناختی عوامل مؤثر بر گرایش زنان مطلقه به ازدواج مجدد (مطالعهٔ موردی شهر اصفهان)» نشان دادند بین متغیرهای سرمایهٔ اجتماعی و ابعاد آن، حمایت اجتماعی و ناکامی منزلتی با گرایش‌نداشتن زنان مطلقه به ازدواج رابطهٔ معناداری وجود دارد و نتایج تحلیل رگرسیون گام به گام نشان داد متغیرهای سرمایهٔ اجتماعی و ارزش‌های برابری‌گرایانهٔ جنسیتی و حمایت احتماعی بیشترین سهم را در تبیین تغییرات گرایش زنان مطلقه به ازدواج مجدد دارند.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-06]

ثمری صفا و همکاران (۱٤۰۱) در پژوهشی با عنوان «ارائهٔ الگوی ازدواج مجدد رضایتمند؛ یک پژوهش کیفی» ۱۲٤ کد اولیه و ۲۷ کدمحوری را استخراج و طبقه‌بندی نمودند و در نهایت مقولهٔ مرکزی با عنوان «شناخت وحمایت چندسطحی» انتخاب شد. نتایج پژوهش بیانگر آن بود که ایجاد یک ازدواج مجدد رضایتمند در گرو انتخاب آگاهانه و شناخت عمیق از یکدیگر و صداقت و شفاف‌سازی درمورد موضوعات زندگی سابق و رابطهٔ زوجی فعلی و در نهایت تلاش دوسویه در جهت ایجاد زندگی پایدار است.

ناصری و یزدخواستی (۱۳۹۸) در پژوهشی با عنوان «بررسی عوامل جامعه‌شناختی مرتبط با عدم ازدواج مجدد زنان فاقد همسر (مطالعهٔ موردی: زنان تحت حمایت در شهر سنندج» نشان دادند بین متغیرهای طرد اجتماعی و باور به کلیشه‌های فرهنگی با عدم ازدواج مجدد، رابطهٔ معنی-دار و مستقیم وجود دارد. همچنین بین متغیرهای نگرش مدرن به ازدواج مجدد و اتکاء به خود با موانع ازدواج مجدد رابطهٔ معنی‌دار و معکوس است. نتایج نشان می‌دهد تغییرات فرهنگی و رشد ارزش‌های فردگرایانه، در کنار استقلال مالی و اتکاء به خود، در میان زنان، نه تنها گرایش به ازدواج مجدد را کاهش نداده است، بلکه می‌توانند عوامل تسریع کنندهٔ ازدواج مجدد در میان آن‌ها باشند.

سوماری[1] و همکاران (۲۰۲٤) در پژوهشی با عنوان «گذار از طلاق به ازدواج مجدد: واکاوی تجربه زیسته زنان در جوامع جمع‌گرا» به بررسی تجربیات ذهنی پنج زن مسلمان مالایی مطلقه با فرزند از ازدواج اول می‌پردازند که پس از آن مجدداً ازدواج کرده‌اند. چهار موضوع اصلی (فرایند درونی، سازگاری با ازدواج جدید، روابط با دیگران و رضایت زناشویی) همراه با ده زیرموضوع شناسایی شدند. این موضوعات شامل چالش‌های عاطفی پس از طلاق، پذیرش واقعیت و سرنوشت، احساسات ترکیبی پیش از ازدواج مجدد، تصمیم‌گیری در ازدواج مجدد، پویایی‌های نقش‌ها و تعاملات زوجین و روابط با فرزندان، خانواده شوهر یا همسر سابق، خانوادهٔ گستردهو همسران پیشین است که به شادی و شکرگذاری در ازدواج کنونی آنان منجر می‌شود.

گویرکینگر[2] و همکاران (۲۰۲۱) در پژوهشی با عنوان «واکاوی روند رهایی زنان؛ شواهدی مبتنی بر الگوهای ازدواج، طلاق و ازدواج مجدد در روستاهای شمال بورکینافاسو» نشان می‌دهند افزایش مشارکت زنان در فرآیند انتخاب همسر با افزایش سریع طلاق‌هایی که توسط زنان آغاز شده است، ازدواج‌های مجدد مکرر آنان و نگرش مثبت این زنان نسبت به چندهمسری همراه است. علاوه بر این، ازدواج‌های دوم به نظر نمی‌رسد وضعیت رفاهی زنان را تضعیف کند و هیچ

[1]. Sumari
[2]. Guirkinger

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-06]

شواهدی مبنی بر تبعیض نسبت به فرزندان زنان مطلقه در خانواده دیده نشده است. در تبیین این نتایج ظاهراً متناقض، فرضیه‌ای مطرح شده است که برخی زنان ممکن است به صورت استراتژیک عمل کنند؛ یعنی ممکن است ازدواج زودهنگام را بپذیرند و با این پیش‌بینی همراه باشند که در صورت ناموفق بودن این پیوند، توانایی طلاق و ازدواج مجدد را داشته باشند.

رالهی و سوینی[1] (۲۰۲۰) در پژوهشی با عنوان «طلاق، پیوند دوباره و خانواده‌های ناتنی: بررسی اجمالی دستاوردهای پژوهشی یک دهه» به مرور مهم‌ترین تحولات دهۀ اخیر در پژوهش-های مرتبط با طلاق، تشکیل رابطۀ جدید و خانواده‌های ناتنی پرداختند. یافته‌ها نشان می‌دهد نرخ‌های ازدواج مجدد کاهش یافته‌اند، اما نسبت کلی ازدواج‌هایی که در واقع ازدواج مجدد هستند رو به افزایش است. همچنین الگوهای متغیر طلاق و تشکیل رابطۀ جدید در دهۀ گذشته، زندگی خانوادگی بزرگسالان مسن‌تر را نیز دستخوش تغییر کرده است.

بین[2] (۲۰۱۹) در پژوهشی با عنوان «رفتارهای حفظ رابطه و ثبات زناشویی در ازدواج مجدد: بررسی چیدمان‌های خانواده ناتنی و چالش‌های مرتبط با آن» نشان داد همسران زن سطح بالاتری از ناپایداری ازدواج و رفتارهای مثبت نسبت به مردان گزارش کرده‌اند. همچنین، ناپایداری ازدواج با میزان رفتارهای منفی خود افراد و همسران آن‌ها ارتباط مثبت داشت و به صورت معکوس با رفتارهای مثبت و علاقۀ جنسی خود فرد و همسرش مرتبط بود. برای زوج‌هایی که فرزند داشتند، ناپایداری ازدواج بیشتر با رفتار منفی همسر مرتبط بوده است. این یافته‌ها نشان می‌دهند که در خانواده‌های ناتنی، رفتارهای رابطه‌ای همچون رفتارهای مثبت و منفی و همچنین علاقه جنسی نقش مهمی در پایداری ازدواج دارند و اینکه وجود فرزند قبلی می‌تواند بر حساسیت‌ها نسبت به این رفتارها تأثیرگذار باشد. مدیریت و بهبود این عوامل می‌تواند به حفظ پایداری و سلامت رابطه کمک کند.

کراولی[3] (۲۰۱۹) در پژوهشی با عنوان «احتیاطِ مضاعف پس از شکست؛ بررسی تفاوت‌های زن و مرد در ازدواج مجدد، متعاقبِ طلاقِ دوران سالمندی» نشان می‌دهد اکثریت زنان به‌طور قاطع ازدواج مجدد را رد می‌کنند و این موضوع جزئی از برنامۀ آینده آن‌ها نیست. سایر نظرات زنان شامل دیدگاه‌های مشروط حمایت کنندۀ ازدواج مجدد و در موارد کمتری حمایت بدون قید و شرط بوده است. در مقابل، مردان بیشتر به ازدواج مجدد تمایل دارند، یا بدون شرط یا تحت شرایط مشخص؛ تنها بخش کوچکی از مردان کلاً ازدواج مجدد را رد کردند. این یافته‌ها تفاوت-

[1]. Raley, Sweeney
[2]. Bean
[3]. Crowley

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-06]

های جنسیتی عمیقی در تصمیم‌گیری برای ازدواج مجدد پس از طلاق در سنین بالاتر نشان می-دهد و بر این نکته تأکید دارد که زنان معمولاً کمتر و مردان بیشتر به ازدواج مجدد تمایل دارند. عواملی مانند درآمد، تحصیلات، وضعیت سلامت و نقش‌های اجتماعی نیز در این تصمیم‌ها مؤثر هستند.

براون[1] و همکاران (۲۰۱۸) در پژوهشی با عنوان «فروپاشی زندگی زناشویی و وضعیت شریک‌گزینی مجدد در دوران سالمندی: تصویری جامع در سطح ملی» نشان دادند افرادی که طلاق گرفته‌اند، بیشتر احتمال دارد که در سال‌های بعدی زندگی دوباره شریک زندگی پیدا کنند، چه از طریق ازدواج مجدد و چه از طریق زندگی مشترک بدون ازدواج (همنشینی). این میزان در مقایسه با افراد بیوه (کسانی که همسرشان فوت کرده) بالاتر است. این تفاوت در زنان حتی پس از در نظر گرفتن مجموعه‌ای از عوامل جامعه‌شناختی به صورت معناداری باقی می‌ماند، اما در مردان پس از کنترل این عوامل تفاوت قابل توجهی دیده نمی‌شود.

پژوهش‌های داخلی ذکر شده عمدتاً عوامل مرتبط و یا مؤثر بر ازدواج مجدد زنان مطلقه را مورد کنکاش قرار داده‌اند و بر روی عوامل و متغیرهای گوناگون تمرکز نموده‌اند و از آنجایی که هر یک جنبه‌ای مهم از متغیر مربوطه را مورد بررسی قرار داده‌اند، هم برای سنجش هر متغیر و هم برای استفاده پژوهشگران بعدی مؤثر و مهم هستند و در تبیین مسأله مفید به نظر می‌رسند. با این وجود، با توجه به اینکه عوامل و متغیرهایی نیز از نگاه پژوهشگران دور مانده است، جهت تبیین همه جانبهٔ موضوع کافی به نظر نمی‌رسند. بنابر این در پژوهش حاضر سعی شده است علاوه بر استفاده از نقاط قوت پژوهش‌های انجام شده، نقاط ضعف آن‌ها از نگاه پژوهشگر پنهان نماند. بررسی دقیق پژوهش‌ها نشان می‌دهد که در مطالعات پیشین، کمتر به تحلیل عمیق انگیزه‌های درونی و معیارهای جدید انتخاب همسر بر مبنای تجربهٔ شکست پرداخته شده است. به‌طور خاص، متغیرهایی مانند میزان انگیزه برای جلوگیری از تکرار خطا، معیارهای جدید برای انتخاب همسر (صداقت، مسؤولیت‌پذیری، بلوغ فکری) و تلفیق نیازهای عاطفی با استقلال مالی در یک چارچوب عقلانی مغفول مانده‌اند. پژوهش حاضر با استخراج این ابعاد کیفی، قصد دارد شکاف موجود را پر کند و با ارائهٔ یک مدل مفهومی که شامل این پنج مضمون کلیدی است، تصویری جامع‌تر و کاربردی‌تر از تمایل زنان مطلقه به ازدواج مجدد ارائه دهد.

[1]. Brown

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-06]

چارچوب مفهومی

این پژوهش با اذعان به چندوجهی بودن پدیدهٔ تمایل به ازدواج مجدد، رویکردی تلفیقی را اتخاذ کرده است. دیدگاه محوری این تحقیق بر این فرض استوار است که تصمیم‌گیری زنان مطلقه یک کنش صرفاً عقلانی (همچون مدل کولمن[۱]) یا صرفاً واکنشی به فشارهای اجتماعی (همچون نظریهٔ نقش) نیست، بلکه نتیجهٔ برهم‌کنش سه لایه است:

۱. انگیزه‌های درونی بنیادین: که توسط نظریهٔ خودتعیین‌گری تبیین می‌شود (نیاز به ارتباط و خودمختاری).

۲. ارزیابی منطقی ریسک و منافع: که توسط نظریهٔ انتخاب عقلانی و اقتصادی مدل‌سازی می‌شود.

۳. بستر ساختاری و هویتی: که توسط نظریهٔ نقش و نظریهٔ فشار اجتماعی مورد تأکید قرار می‌گیرد.

بینش کلیدی که این تلفیق به دست می‌دهد این است که تجربهٔ طلاق، پارامترهای ورودی به فرآیند انتخاب عقلانی را تغییر می‌دهد (مانند کاهش ریسک‌پذیری یا افزایش اهمیت ثبات عاطفی)، که این پارامترهای جدید تحت تأثیر نیازهای روانشناختی عمیق‌تر قرار دارند. بنابراین، هدف این چارچوب، بررسی این تعاملات درونی‌شده است که در مطالعات پیشین کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

نظریهٔ نقش به یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های زندگی اجتماعی، یعنی الگوهای رفتاری خاص یا نقش‌ها می‌پردازد. این نظریه نقش‌ها را با فرض بر این که افراد عضوی از موقعیت‌های اجتماعی هستند و انتظارهایی از رفتار خود و دیگران دارند، توضیح می‌دهد (بیدله[۲]، ۱۹۸٦). بر اساس نظریهٔ تغییر نقش‌ها[۳]، طلاق و ازدواج مجدد، تحولات مهمی در نقش‌های اجتماعی و هویتی افراد ایجاد می‌کنند. زنان مطلقه پس از طلاق ناگزیر به بازتعریف نقش‌های خود در خانواده و جامعه هستند. ازدواج مجدد فرصتی برای تجدید یا تغییر این نقش‌ها محسوب می‌شود و تمایل به آن متأثر از پذیرش یا مقاومت در برابر این تغییرات است. از این منظر، موقعیت، انتظارات و تجارب قبلی زنان در نقش‌های مختلف (همسر، مادر، کارمند و ...) بر تصمیم‌گیری دربارهٔ ازدواج مجدد تأثیرگذار است (جوادیان و همکاران، ۱۳۹۹؛ احمدنیا و قالیباف، ۱۳۹٦). این نظریه بستر ساختاری را فراهم می‌سازد که با نظریهٔ انتخاب عقلانی در تعامل است.

---

۱. Coleman

۲. Biddle

3. Role Transition Theory

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-06]

کولمن[1] (۱۹۹۰) بین نظریهٔ انتخاب عقلانی[2] فردی و نظریهٔ عمل جمعی جامعه‌شناختی پلی می‌زند و بر اهمیت کنش‌های شخصی در ساخت نظم و تغییرات اجتماعی تأکید دارد. نظریهٔ انتخاب عقلانی فرض می‌کند که افراد در تصمیم‌گیری‌های مهم زندگی، از جمله ازدواج مجدد، بر مبنای هزینه‌ها و فایده‌ها عمل می‌کنند. زنان مطلقه با سنجش دقیق مزایا (امنیت عاطفی، حمایت اقتصادی، ارتقای جایگاه اجتماعی) و معایب (خطر طلاق مجدد، فشارهای اجتماعی، مسؤولیت-های تازه) به تصمیم نهایی می‌رسند. انتخاب عقلانی تحت تأثیر شرایط فردی، فرهنگی و حمایتی قرار دارد و بازنمایی کاملی از فرایند منطقی تصمیم‌گیری در ازدواج مجدد ارائه می‌دهد (افراسیابی و پیربلوطی، ۱۴۰۱؛ ثمری‌صفا و همکاران، ۱۴۰۱؛ ناصری و یزدخواستی، ۱۳۹۸).

تجربه‌های افراد در ازدواج مجدد تا حدود قابل توجهی تحت تأثیر شکستِ ازدواج اول آن‌ها است و از ابتدای تصمیم‌گیری برای ازدواج مجدد و انتخاب همسر جدید، تا چگونگی حل تعارض‌ها و بحث کردن در این ازدواج، از تجربهٔ ازدواج قبلی تأثیر می‌پذیرد. در واقع افراد در ازدواج مجدد ازدواج اول‌شان را ملاک قرار می‌دهند و به دنبال ازدواجی هستند که ویژگی منفی ازدواج اول را نداشته باشد و حتی توانایی جبران کمبودهای آن را نیز داشته باشد. این تأثیر تجربهٔ پیشین، در مضمون معیارهای جدید برای انتخاب همسر و انگیزه برای جلوگیری از تکرار خطا منعکس شده است، جایی که زنان با ارزیابی دقیق هزینه‌های ازدواج اول، به دنبال محصولی بهینه شده در ازدواج دوم هستند. همچنین افراد در ابتدای شکل‌گیری روابط عاطفی پس از انحلال ازدواج اول، دورهٔ دشواری در اعتماد به شریک عاطفی جدید و پذیرش آن سپری می‌کنند و نگرانند ازدواج مجددشان به سرنوشت ازدواج اول‌شان دچار شود. بر این اساس، تجربهٔ اعتماد در روابط پیشین می‌تواند یکی از متغیرهای اساسی در پیش‌بینی شکل‌گیری ازدواج مجدد باشد (دیاموند[3]، ۲۰۱۷).

نظریهٔ خود تعیین‌گری[4] توسط دسی و ریان[5] مطرح شده است و بر سه نیاز ذاتی و اساسی تأکید دارد: خودمختاری (احساس استقلال و انتخاب)، شایستگی (احساس توانایی و موفقیت) و ارتباط (احساس تعلق و ارتباط با دیگران). این نظریه معتقد است که فهم انگیزش انسانی نیازمند توجه به نیازهای روانشناختی ذاتی برای شایستگی، خودمختاری و ارتباط است (دسی و ریان[6]، ۲۰۰۰). از منظر این نظریه، ازدواج مجدد می‌تواند به عنوان پاسخی به نیازهای اساسی فوق

1. Coleman
2. Rational Choice Theory
3. Diamond
4. Self-determination theory
5. Deci & Ryan
6. Deci & Ryan

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-06]

تلقی شود که ممکن است پس از طلاق دچار اختلال یا کاهش شده باشد. این چارچوب نظری، اهمیت میانجیگری روانی-اجتماعی در فرایند تصمیم‌گیری زنان را نشان می‌دهد و بر نقش کلیدی حمایت اجتماعی در توانمندسازی آنان تأکید دارد. بر اساس این نظریه، می‌توان به پاسخ این سؤال دست یافت که چرا برخی زنان پس از طلاق در جستجوی بازتأمین حمایت عاطفی و اجتماعی هستند؟ طبق این نظریه، زنان مطلقه ممکن است از طریق ازدواج مجدد، نیاز به تعامل مثبت اجتماعی، افزایش رضایت از زندگی و بازیابی حس کنترل بر سرنوشت شخصی خود را تأمین نمایند. فقدان این نیازها پس از طلاق، می‌تواند انگیزهٔ قوی برای ازدواج مجدد ایجاد کند (محمدی، ۱۳۹۹؛ ناصری و یزدخواستی، ۱۳۹۸؛ حسینی، ۱۳۹٤). این نیازهای بنیادین، به طور مستقیم با مضمون نیاز به همراه عاطفی و حمایت استخراج‌شده از داده‌های این پژوهش همخوانی دارد، چرا که فقدان ارتباط و امنیت روانی، انگیزهٔ اصلی بازگشت به رابطه را شکل می‌دهد.

بکر[1] (۱۹۸۱) نظریهٔ اقتصادی را به حساس‌ترین و سرنوشت‌سازترین تصمیمات شخصی مانند انتخاب همسر یا داشتن فرزند اعمال می‌کند. او با استفاده از فرضیات اساسی اقتصادی دربارهٔ رفتار حداکثرکننده، ترجیحات پایدار و تعادل‌ها در بازارهای صریح یا ضمنی، به تحلیل تخصیص زمان به مراقبت از فرزند و همچنین به حرفه‌ها، ازدواج و طلاق در جوامع چندهمسری و تک‌همسری و به افزایش و کاهش ثروت از نسلی به نسل دیگر می‌پردازد.بنابراین، در قالب نظریهٔ اقتصاد خانواده می‌توان به بررسی شرایط مالی و تأثیر استقلال اقتصادی و سرمایهٔ انسانی بر تصمیم ازدواج دوم پرداخت. در چارچوب این نظریه، ازدواج مجدد توسط زنان مطلقه با تحلیل هزینه- فایدهٔ اقتصادی و اجتماعی سنجیده می‌شود. طبق نظریهٔ سرمایهٔ انسانی و اقتصاد خانواده[2] زنان با بررسی سرمایهٔ انسانی خود (شامل تحصیلات، مهارت‌ها، توانایی‌های اقتصادی) و شناسایی منابع درآمدی و حمایت‌های مالی ممکن، تصمیم به ازدواج مجدد می‌گیرند یا از آن صرفنظر می‌کنند. مطالعات نشان داده‌اند استقلال مالی زنان، تحصیلات بالاتر و اشتغال منظم می‌توانند بر کاهش یا افزایش میزان ازدواج مجدد تأثیرگذار باشند (دلیل‌گو و همکاران، ۱۳۹۵؛ زاهد و خیری‌خامنه، ۱۳۹۰).

نظریهٔ فشار اجتماعی و نقش‌های جنسیتی[3] ساختارهای اجتماعی و فرهنگی را به‌عنوان عوامل محدودکننده یا تشویق کننده در ازدواج مجدد معرفی می‌کند. این نظریه معتقد است فشارهای اجتماعی و انتظارات مربوط به نقش‌های جنسیتی، به خصوص در جوامع سنتی، زنان مطلقه را به

[1]. Becker
[2]. Human Capital Theory
[3] . Social Pressure and Gender Role Theory

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-06]

دو گروه تقسیم می‌کند: آنان که به دلیل فشارهای محیطی و فرهنگ مردسالارانه مجبور به ازدواج مجدد می‌شوند و گروهی که به دنبال استقلال و زندگی مستقل از مردان هستند. دینامیک‌های قدرت، نابرابری‌های جنسیتی و ساختارهای فرهنگی بر تصمیمات زنان جهت ازدواج مجدد تأثیرگذار است (افراسیابی و پیربلوطی، ۱۴۰۱؛ نجاتی و همکاران، ۱۴۰۰؛ علی‌کرمی و همکاران، ۱۳۹۸؛ عسکری باغمیانی و جوادیان، ۱۳۹۶). همچنین فشار اجتماعی و نقش‌های جنسیتی می‌توانند به صورت متقابل بر تمایل به ازدواج مجدد تأثیر بگذارند. به عنوان مثال، یک زن ممکن است به دلیل فشارهای اجتماعی و انتظارات نقش‌های جنسیتی، به ازدواج مجدد تمایل پیدا کند تا بتواند از نظر مالی حمایت شود و از کلیشه‌های منفی دربارهٔ زنان مجرد رهایی یابد.

در مجموع، این پنج نظریه، ابعاد روانشناختی، اقتصادی، اجتماعی و هویتی تمایل به ازدواج مجدد را پوشش می‌دهند. با این حال، نوآوری این چارچوب مفهومی در تأکید آن بر برهم‌کنش دینامیک این سطوح است. به طور خاص، این پژوهش بر این فرض استوار است که تجربهٔ زیستهٔ طلاق، نه تنها به صورت مجزا در هر نظریه (مثلاً افزایش حساسیت ریسک در انتخاب عقلانی) تأثیر می‌گذارد، بلکه بر پارامترهای ورودی و تعادل میان نیازهای درونی و محاسبات بیرونی (اقتصادی/نقش) نیز اثرگذار است، که این تعاملات، هستهٔ اصلی تحلیل‌های این تحقیق را تشکیل می‌دهند.

ذکر این نکته ضرورت دارد که تأثیر ساختارهای اجتماعی و فرهنگی بر تمایل به ازدواج مجدد، تابعی از بافت جغرافیایی و تاریخی منطقه است. این پژوهش با تمرکز بر زنان ساکن شهر ایلام، محدودیت‌هایی در کلیت‌پذیری به مناطق با بافت‌های فرهنگی متفاوت (مانند مناطق مرزی، ایلی یا شهرهای با ساختار اجتماعی متمرکز بر سنت‌های خاص) دارد. به عنوان مثال، فشارهای اجتماعی و برچسب‌گذاری‌ها در استان‌هایی با ساختار فرهنگی ویژه (مانند ایلام)، ممکن است دینامیک متفاوتی نسبت به مناطق شهری متمرکز ایجاد کند. چارچوب تلفیقی این پژوهش پیش‌بینی می‌کند که تغییر پارامترهای ورودی ناشی از این تفاوت‌های فرهنگی (به‌ویژه در مؤلفهٔ فشار اجتماعی) می‌تواند نتایج نهایی را تعدیل کند، که این موضوع می‌تواند موضوع تحقیقات آتی باشد.

روش تحقیق

این مطالعه براساس پارادایم کیفی[1] و در قالب روش پدیدارشناسی[2] انجام شده است. ابزار گردآوری اطلاعات مصاحبهٔ نیمه ساختمند می‌باشد و جامعهٔ مورد مطالعه تمامی زنان مطلقه ساکن

1. qualitative paradigm
2. phenomenology

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-06]

شهر ایلام است. معیار تعیین نمونه‌های تحقیق نیز اشباع نظری است و در نهایت ۲۸ نفر از زنان مطلقه به عنوان نمونهٔ تحقیق انتخاب شدند و توسط ۲ خانم پرسشگر آموزش دیده، مورد مصاحبه قرار گرفتند. از تحلیل تماتیک[1] و همچنین چارچوب براون و کلارک[2] (۲۰۰٦) به عنوان راهبرد تحلیل داده‌ها استفاده شد. در این راستا فرایند تحلیل تماتیک بر اساس شش مرحلهٔ اصلی انجام گرفت: ابتدا داده‌های متنی، شامل مصاحبه‌ها و یادداشت‌ها، چندین بار به دقت خوانده شد تا با عمق و دامنهٔ محتوا آشنا شده و نکات اولیه یادداشت گردید. سپس بخش‌های معنادار داده‌ها شناسایی و با کدهای توصیفی که نشان‌دهندهٔ مفاهیم مربوط به سؤالات پژوهش بودند، علامت-گذاری شدند. در ادامه کدهای اولیه بررسی و طبقه‌بندی شده و مضمون‌های کلی استخراج شدند که الگوهای تکرارشونده و معنادار در داده‌ها را نمایش می‌دادند. در مرحلهٔ بعد، مضمون‌ها در برابر داده‌های اصلی بازبینی و اصلاح شدند تا اطمینان حاصل شود به درستی نماینده داده‌ها و مرتبط با هدف تحقیق هستند. سپس برای هر مضمون، تعریف دقیقی ارائه شد و نام مناسب و گویا انتخاب شد که شرح دقیقی از ماهیت هر مضمون باشد. در نهایت مضمون‌ها به صورت منسجم گزارش شدند و بخش‌هایی از داده‌ها برای پشتیبانی از هر مضمون به کار رفت. برای ارزیابی روش و نتایج تحقیق، از روش ممیزی یا نظارت داوران استفاده شد. برای این منظور، پس از کدگذاری، مقوله‌های استخراج شده به تعدادی داور در حوزهٔ روش تحقیق کیفی ارجاع داده شد و پس از ارزیابی و نقد نتایج توسط آن‌ها، ارزیابی نهایی از مقوله‌ها حاصل شد.

جدول شمارهٔ یک- مشخصات شرکت‌کنندگان

شمارهٔ پاسخگو	سن	سن ازدواج	سن طلاق	مدت زندگی مشترک	تفاوت سنی زوجین	مدت پس از طلاق	سواد	شغل	وضعیت مالی	نحوهٔ زندگی/ تحت حمایت
۱	۳۵	۳۰	۳۵	۱ سال	زن ۳ سال بزرگتر	۱ سال	دیپلم	بیکار	ضعیف	با والدین/محدود
۲	۲۷	۱۷	۱۹	۲ سال	۲۰ سال	۸ سال	لیسانس	آزاد	ضعیف	با والدین/تقریبا مستقل
۳	۳۹	۳۱	۳٦	۵ سال	۱ سال	۳ سال	لیسانس	مدیرمؤسسه	متوسط	با والدین/مستقل
٤	۳۸	۲٤	۳۷	۱۳ سال	۱۰ سال	۱ سال	ارشد	کارمند	متوسط	مستقل
۵	٤۱	۳۷	۳۸	٦ ماه	۲ سال	۳ سال	دیپلم	بیکار	متوسط	با والدین

[1]. thematic analysis
[2]. Braun & Clarke

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-06]

٦	٤٢	١٨	٣٦	١٨ سال	٨ سال	٤ سال	ليسانس	كارمند	متوسط	با والدين/مستقل مالی
٧	٣٦	٢٦	٣١	٥ سال	٤ سال	٤ سال		بيكار	متوسط	با والدين
٨	٣٣	٢٦	٣٣	٦ سال	٤ سال	١ سال	ليسانس	آزاد	خوب	با والدين/مستقل مالی
٩	٣١	٢٤	٢٥	نامزد	٢ سال	٦ سال		آرايشگر	متوسط	با والدين/مستقل
١٠	٢٠	١٣	١٦	نامزد	٢ سال	٤ سال	ديپلم	بيكار	متوسط	با والدين/محدود
١١	٣٢	٢٣	٢٤	٦ ماه	٥ سال	٨ سال	كارشناس	آزاد	متوسط	با والدين/استقلال عمل
١٢	٣٠	١٧	٢٦	١٠ سال	٤ سال	٤ سال	ليسانس	بيكار	متوسط	با والدين/تاحدی مستقل
١٣	٤٣	٢٨	٣٢	٤ سال	٢ سال	١١ سال	ليسانس	مربی مهد	متوسط	با والدين/ محدود
١٤	٣٤	١٧	٣١	١٤ سال	١١ سال	٣ سال	ليسانس	بيكار	متوسط	با دو فرزند/ مستقل
١٥	٣٥	٢٣	٣٠	٧ سال	٣ سال	٥ سال	ليسانس	كار خانگی	متوسط	با والدين/ مستقل
١٦	٣٠	٢٣	٢٩	٦ سال	٥ سال	١ سال	ليسانس	معلم	متوسط	با فرزند/ مستقل
١٧	٢٥	٢١	٢٤	٣ سال	٦ سال	١ سال	ارشد	مربی مهد	متوسط	با فرزند/ مستقل
١٨	٢٨	٢٢	٢٧	٥ سال	٥ سال	١ سال	ليسانس	حسابدار	متوسط	والدين/ مستقل مالی
١٩	٣٥	٢٥	٣٣	٨ سال		٢ سال	ديپلم	بيكار	متوسط	با فرزند/ مستقل
٢٠	٤٥	١٨	٤٢	٢٤ سال		٣ سال	سيكل	بيكار	متوسط	با والدين/ مستقل
٢١	٢٧	١٨	٢٣	٤ سال	٦ سال	٥ سال	ديپلم	بيكار	ضعيف	با والدين/ مستقل
٢٣	٢١	٨	٨	يک ماه	٥ سال	٣ سال	ديپلم	بيكار	متوسط	با مادر/ مستقل
٢٤	٤٦	٢	٤	٢٢ سال	٤ سال	٢ سال	ديپلم	بيكار	متوسط	والدين/ مستقل
٢٥	٥١	٧	٤	٧ سال	همسن	١٧ سال	ليسانس	بيكار	متوسط	با دختر/ مستقل
٢٦	٣٥	٩	٤	٤ سال	٤ سال	١ سال	ارشد	معلم	متوسط	والدين/ مستقل
٢٧	٢١	٦	٩	٣ سال	١٤ سال	٢ سال		بيكار	متوسط	با والدين/ مستقل
٢٨	٣٠	٠	٣	٣ سال	٨ سال	٧ سال		خياط	متوسط	با والدين

یافته‌های پژوهش

جدول ۲، **جدول مفهومی** عوامل انگیزشی و پیش‌ران‌های بازمعنایی ازدواج مجدد از دیدگاه مشارکت‌کنندگان است. در این جدول، ۵ مضمون کلیدی استخراج شده است که هرکدام دارای چند زیر مضمون و مثال کاربردی است و برگرفته از روایات و مصاحبه‌های واقعی زنان مطلقه

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-06]

است. این ساختار برای استفاده در تحلیل کیفی پژوهش، مبنایی شفاف و دقیق ارائه می‌کند. در این بخش، علاوه بر تشریح مضمون‌ها و زیر مضمون‌های اصلی تمایل به ازدواج مجدد موجود در این جدول، نمونه‌های حقیقی نقل قول مستقیم از زنان مطلقه، به تفکیک مضمون برای هر زیر مضمون آورده شده است. این نقل قول‌ها انعکاس دقیق دغدغه‌ها، معیارها و نگرش‌های زنان طلاق گرفته دربارهٔ ازدواج مجدد را به‌وضوح نشان می‌دهند و تحلیل کیفی پژوهشی را مستند و قابل دفاع می‌سازند.

۱. نیاز به همراه عاطفی و حمایت: جبران تنهایی و خلأ عاطفی و دستیابی به امنیت روانی و حمایت همدلانه.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که تجربهٔ طلاق، اگرچه با آسیب‌های عاطفی همراه بوده است، اما در عین حال «نیاز به همراهی» را در این زنان تشدید کرده است. مشارکت‌کنندگان در پاسخ به پرسش‌های پژوهش، تأکید ویژه‌ای بر بازیابیِ حس تعلق و آرامش داشته‌اند. در این راستا، «جبران تنهایی روانی» به عنوان یکی از زیر مضمون‌های اصلی نمایان شد؛ به‌طوری‌که برخی زنان بیان کردند که تجربهٔ طلاق، خلأ عاطفی عمیقی برای‌شان ایجاد کرده است که تنها با حضور یک همدمِ همدل قابل پر کردن است. برای نمونه، یکی از مشارکت‌کنندها در این‌باره می‌گوید: «*دنبال کسی هستم که تنهایم نگذارد*». علاوه بر این، «جستجوی آرامش عاطفی» به‌عنوان ضرورتی برای ورود به زندگی جدید مطرح شد.

زنان مطلقه در پی آن هستند که با اصلاحِ الگوهای ارتباطی گذشته، به رابطه‌ای امن دست یابند. یکی از مصاحبه‌شوندگان با تأکید بر صداقت در رابطه، بیان می‌دارد: «*می‌خواهم با فردی باشم که صادق و مهربان باشد و دوستم داشته باشد*». همچنین مشارکت‌کننده دیگری افزود: «*پیوندی که آرامش و امنیت روحی به من بدهد برایم مهم است*». در نهایت، «پرکردن خلأ عاطفی» به معنای نفیِ گذشته نیست، بلکه تلاشی است برای بازتعریفِ عشق. با وجود زخم‌های ناشی از ازدواج اول، این زنان همچنان امیدوار به تجربه‌ای شادتر هستند؛ چنان‌که مشارکت‌کننده-ای معتقد است: «*زخم خوردم ولی هنوز دلم می‌خواهد عشق را دوباره تجربه کنم*». این موضوع نشان می‌دهد که نیاز به عشق و دوست‌داشتنِ دوطرفه همچنان به عنوان یکی از محرک‌های اصلی برای فکر کردن به ازدواج مجدد در این گروه حضور دارد: «*احساس می‌کنم عشق و دوست داشتن دوطرفه لازمه یک زندگی شاد است*».

۲. امید به بهبود کیفیت زندگی: امید به تجربیات بهتر، رشد فردی و شراکت معنادارتر.

فارغ از تجارب تلخ گذشته، زنان مطلقه در ازدواج مجدد، چشم‌اندازی به «بهبود کیفیت زندگی» خود دارند. این امید، نه تنها به معنای فرار از وضعیت فعلی، بلکه بیشتر تلاشی برای خلقِ

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-06]

تجربه‌ای نو و رضایت‌بخش‌تر است. در این راستا، «فرصت دوباره برای تجربهٔ مثبت‌تر» به عنوان یکی از مضامین کلیدی بروز کرد. بسیاری از مشارکت‌کنندگان با درس گرفتن از اشتباهات گذشته، به دنبال انتخابی آگاهانه‌تر هستند تا زندگی دوم‌شان را بر پایه‌های تفاهم و احترام بنا کنند. یکی از مصاحبه‌شوندگان بیان می‌کند: «*با تجربهٔ تلخم، حالا می‌خواهم انتخاب بهتری داشته باشم*» و در ادامه می‌افزاید: «*امید دارم زندگی دومم پر از تفاهم و احترام باشد*». علاوه بر این، «رشد شخصی بعد طلاق» نیز به عنوان یک جنبهٔ مثبت و سازنده از این تجربه دیده می‌شود. برخی از زنان اذعان داشتند که طلاق، فرصتی برای خودشناسی و توانمندسازی فراهم آورده است؛ مسیری که آنان را به سمت استقلال و قدرت فردی سوق داده است. در همین زمینه، مشارکت‌کننده‌ای اظهار داشت: «*طلاق به من این فرصت را داد که روی خودم کار کنم و رشد کنم*». مشارکت‌کنندهٔ دیگری بر این نکته تأکید کرد: «*می‌خواهم در زندگی جدیدم مستقل و قدرتمند باشم*». این دیدگاه نشان‌دهنده تغییر نگرش نسبت به طلاق از یک شکست صرف به یک سکوی پرتاب برای پیشرفت فردی است.

در نهایت، «ارتقای سطح رفاه و رضایت از زندگی» نیز به عنوان هدفی برای ازدواج مجدد مطرح شد. مشارکت‌کنندگان به دنبال برقراری رابطه‌ای بودند که بتوانند با همکاری و همراهی یکدیگر، زندگی‌ای مرفه و بدون دغدغه‌های مالی بسازند. یکی از آنان ابراز امیدواری کرد: «*دنبال همسری هستم که بتوانیم با هم زندگی خوبی بسازیم*». مشارکت‌کنندهٔ دیگر می‌گوید: «*امیدوارم در زندگی دومم مسألهٔ مالی دغدغه نباشد*». این یافته‌ها نشان می‌دهد که امید به بهبود کیفیت زندگی، به ویژه در ابعاد عاطفی، روانی و اقتصادی، انگیزهٔ مهمی برای زنان مطلقه جهت ورود به روابط جدید است.

۳. استقلال مالی و اجتماعی: یافتن پشتیبان اقتصادی، استقلال تصمیم‌گیری و احترام اجتماعی.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که برای بخشی از زنان مطلقه، ازدواج مجدد صرفاً امری عاطفی یا خانوادگی نیست، بلکه با نیاز به ثبات اقتصادی و منزلت اجتماعی نیز پیوند خورده است. در واقع، تجربهٔ طلاق برای این زنان گاه با فشارهای مالی، احساس ناامنی و افزایش مسؤولیت‌های فردی همراه بوده است و همین امر سبب شده است که در انتخاب همسر آینده، «توانایی حمایت اقتصادی» و «پایداری مالی» را به‌عنوان معیارهایی مهم در نظر بگیرند. در این راستا، «شراکت و حمایت اقتصادی» یکی از زیر مضمون‌های اصلی این مقوله است؛ به‌گونه‌ای که مشارکت‌کنندگان بر ضرورت وجود همسری تأکید داشتند که بتواند در تأمین نیازهای زندگی نقش مؤثری ایفا کند. یکی از آنان بیان می‌کند: «*می‌خواهم همسرم توانایی حمایت مالی خانواده را*

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-06]

داشته باشد». این گزاره نشان می‌دهد که امنیت اقتصادی برای این زنان، نه یک امتیاز فرعی، بلکه یکی از پایه‌های اصلی یک رابطهٔ پایدار و قابل اتکا است.

در ادامه، «رسیدن به احترام و استقلال فردی» نیز به‌عنوان بعدی مهم از این مضمون نمایان شد. مشارکت‌کنندگان تنها به دنبال حمایت مالی نبودند، بلکه در عین حال بر حفظ شأن، اختیار و نقش فعال خود در زندگی مشترک تأکید داشتند. آنان استقلال را به‌مثابه نوعی توانمندی در تصمیم‌گیری و مشارکت برابر در زندگی می‌فهمند، نه انزوا یا بی‌نیازی از دیگری. یکی از مصاحبه‌شوندگان در این زمینه می‌گوید: «*می‌خواهم در تصمیمات زندگی‌ام استقلال داشته باشم*». مشارکت‌کنندهٔ دیگری بیان می‌کند: «*احترام متقابل بخش مهمی از یک رابطهٔ سالم است*». این اظهارات نشان می‌دهد که استقلال مالی و اجتماعی از نگاه این زنان، تنها به معنای توان تأمین معیشت نیست، بلکه با حفظ کرامت، شأن اجتماعی و مشارکت برابر در رابطه نیز گره خورده است. در مجموع، این مضمون بیانگر آن است که زنان مطلقه در فرایند فکر کردن به ازدواج مجدد، به‌دنبال رابطه‌ای هستند که در آن حمایت اقتصادی، احترام متقابل و استقلال فردی به شکلی متوازن وجود داشته باشد؛ یعنی پیوندی که هم بتواند بخشی از فشارهای مالی و اجتماعی پس از طلاق را کاهش دهد و هم زمینه‌ساز حفظ عزت نفس و جایگاه فردی آنان باشد.

٤. معیارهای جدید برای انتخاب همسر: توجه به صداقت، مسؤولیت‌پذیری، بلوغ فکری و رفاه فرزندان.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که برخی از زنان مطلقه، در ورود به ازدواج مجدد، با نوعی «بازتنظیم معیارها» مواجه شده‌اند؛ به این معنا که تجربهٔ طلاق سبب می‌شود آنان نسبت به گذشته، حساس‌تر و دقیق‌تر در انتخاب همسر آینده عمل کنند. در واقع، نگاه این زنان دیگر صرفاً معطوف به دستیابی به یک رابطه نیست، بلکه حول محور «انتخاب آگاهانه‌تر» شکل می‌گیرد؛ انتخابی که با واقعیت‌های زندگی، محدودیت‌ها و نیازهای شخصی هم‌خوان باشد. یکی از مشارکت‌کنندگان در این زمینه بیان می‌کند: «*از شکست‌های قبلی درس گرفتم و می‌خواهم با آگاهی انتخاب کنم*». این جمله نشان می‌دهد که تجربهٔ ازدواج اول، به‌جای توقف، تبدیل به سرمایه‌ای برای تصمیم‌گیری سنجیده‌تر شده است. در ادامه، «انتخاب هوشمندانه‌تر و واقع‌بینانه» به‌عنوان یکی از زیر مضمون-های برجستهٔ این مقوله مطرح شد. زنان در فرایند فکر کردن به ازدواج مجدد، معیارهایی را دنبال می‌کنند که احتمال تکرار آسیب‌های گذشته را کاهش دهد و امکان شکل‌گیری رابطه‌ای سالم‌تر را افزایش دهد. از این‌رو، آنان به جای تکیهٔ صرف بر احساسات، بر شناخت و سازگاری‌های واقعی تأکید می‌کنند. این نگاه، در لایه‌های مختلف تحلیل می‌شود؛ زیرا برای بسیاری از

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-06]

مشارکت‌کنندگان، تجربهٔ پیشین نشان داده است که انتخاب ناپخته می‌تواند به هزینه‌های عاطفی و روانی قابل توجه منجر شود.

همچنین، در مواردی که زنان دارای فرزند بوده‌اند، «توجه به نیازهای فرزند (در صورت وجود)» به شکل پررنگ‌تری دیده شد. در این بخش از روایت‌ها، همسر آینده نه تنها باید برای رابطهٔ زوجی مناسب باشد، بلکه باید قابلیت پذیرش نقش مادر/فرزند و احترام به جایگاه فرزند را نیز داشته باشد. مشارکت‌کننده‌ای بیان می‌کند: «*می‌خواهم همسری انتخاب کنم که فرزندم را قبول داشته باشد*». این گزاره نشان می‌دهد که برای این زنان، سازگاری همسر آینده با نیازهای خانواده، بخشی جدایی‌ناپذیر از معیارهای انتخاب است. علاوه بر این، یکی دیگر از مشارکت‌کنندگان تأکید می‌کند: «*حمایت و احترام همسر آینده به فرزندم برایم خیلی مهم است*». در مجموع، این مضمون نشان می‌دهد که معیارهای جدید برای انتخاب، نتیجهٔ مستقیم بازاندیشی زنان مطلقه پس از طلاق است. آنان با تکیه بر درس‌های گذشته، به سمت انتخابی واقع‌بینانه‌تر حرکت می‌کنند و در صورت وجود فرزند، نیازهای خانواده نیز در این چارچوب لحاظ می‌شود؛ بنابراین، معیارهای جدید نه تنها ابزاری برای کاهش خطرات تکرار گذشته‌اند، بلکه راهبردی برای ساختن آینده‌ای مطمئن‌تر و سازگارتر محسوب می‌شوند.

۵. انگیزه برای جلوگیری از تکرار خطا: انتخاب آگاهانه و بر مبنای تجربه برای پرهیز از آسیب‌های مجدد.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که یکی از انگیزه‌های مهم زنان مطلقه برای فکر کردن به ازدواج مجدد، تلاش برای پیشگیری از تکرار اشتباهات گذشته است. در واقع، تجربهٔ طلاق برای این زنان صرفاً یک رخداد پایان‌یافته نیست، بلکه به‌عنوان تجربه‌ای آموزنده و هشداردهنده در حافظهٔ زیستهٔ آنان باقی مانده است و بر تصمیم‌گیری‌های بعدی‌شان اثر گذاشته است. این انگیزه بیش از آنکه ناشی از شتاب برای ورود به رابطه‌ای تازه باشد، بیانگر نوعی احتیاط، خودآگاهی و تمایل به ساختن آینده‌ای متفاوت است. در همین راستا، مشارکت‌کنندگان بر این نکته تأکید داشتند که ازدواج مجدد باید با دقت، شناخت و پرهیز از تصمیم‌های عجولانه همراه باشد؛ زیرا آنان نمی‌خواهند بار دیگر همان دشواری‌ها و آسیب‌های پیشین را تجربه کنند.

در واقع، «پرهیز از ازدواج عجولانه» به‌عنوان یکی از زیر مضمون‌های اصلی این مقوله، نشان می‌دهد که طلاق نگاه این زنان را نسبت به رابطه و انتخاب همسر تغییر داده است. آنان اکنون بیش از گذشته به پیامدهای تصمیم خود می‌اندیشند و مایل‌اند با تأمل و بررسی بیشتر وارد زندگی جدید شوند. یکی از مشارکت‌کنندگان در این زمینه می‌گوید: «*امیدوارم زندگی جدیدم تکرار سختی‌های قبلی نباشد*». این جمله به‌خوبی نشان می‌دهد که انگیزهٔ ورود به ازدواج مجدد، در کنار

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-06]

امید به آینده، با ترس از تکرار رنج نیز همراه است. بنابراین، انتخاب همسر آینده برای این زنان نوعی تلاش آگاهانه برای جلوگیری از بازتولید تجربه‌های تلخ گذشته است. در مجموع، این مضمون حاکی از آن است که تجربهٔ طلاق نه تنها سبب بازنگری در نگاه زنان به ازدواج شده است، بلکه آنان را به سمت تصمیم‌گیری محتاطانه‌تر و مسؤولانه‌تر سوق داده است. به این ترتیب، انگیزه برای جلوگیری از تکرار خطا را می‌توان یکی از مهم‌ترین سازوکارهای ذهنی در شکل‌گیری تمایل به ازدواج مجدد دانست؛ سازوکاری که در آن امید به آینده با هراس از گذشته درهم‌تنیده شده است و تصمیم‌گیری را به امری سنجیده و تأملی تبدیل کرده است.

جدول شمارهٔ دو- جدول مفهومی عوامل انگیزشی و پیش‌رانهای بازمعنایی ازدواج مجدد از دیدگاه مشارکت‌کنندگان

مقولهٔ اصلی	مقوله‌های فرعی	مفاهیم
تمایل به ازدواج مجدد	نیاز به همراه عاطفی و حمایت	جبران تنهایی روانی
		جستجوی آرامش عاطفی
		پرکردن خلأ عاطفی
	امید به بهبود کیفیت زندگی	فرصت دوباره برای تجربهٔ مثبت‌تر
		رشد شخصی بعد طلاق
		ارتقای سطح رفاه و رضایت از زندگی
	استقلال مالی و اجتماعی	شراکت و حمایت اقتصادی
		رسیدن به احترام و استقلال فردی
	معیارهای جدید برای انتخاب	انتخاب هوشمندانه‌تر و واقع‌بینانه
		توجه به نیازهای فرزند (در صورت وجود)
	انگیزه برای جلوگیری از تکرار خطا	پرهیز از ازدواج عجولانه

از طرفی جدول ۳، «عدم تمایل به ازدواج مجدد» را به صورت منظم به مضمون‌ها و زیر مضمون‌ها، بر اساس نمونه‌های واقعی از نقل قول‌های زنان مطلقه دسته‌بندی می‌کند و یک مدل مفهومی و پژوهشی جامع برای تحلیل کیفی ارائه می‌دهد، که مستند به روایت‌ها و واقعیت‌های زیسته زنان منطقه است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در کنار تمایل به ازدواج مجدد، گروهی از زنان مطلقه با نوعی «امتناع آگاهانه» یا «تردید عمیق» نسبت به شروع دوبارهٔ زندگی مشترک روبه‌رو هستند. این عدم تمایل، برآیندی از تعامل سه عامل کلیدی است: ترس از تکرار شکست، اولویت‌بندی رشد فردی و فرزندان و فشارهای اجتماعی و آسیب‌های روانی.

۱. ترس از تکرار شکست و کاهش اعتماد

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-06]

بخش قابل توجهی از این امتناع، ریشه در «تجربه‌های آسیب‌زای گذشته» دارد. برای بسیاری از مشارکت‌کنندگان، ازدواج اول نه یک خاطره، بلکه یک «زخم عمیق» است که اعتماد آنان را به جنس مخالف و ساختار ازدواج متزلزل کرده است. این زنان که در رابطه‌ای فرسایشی آسیب دیده‌اند، ترجیح می‌دهند برای حفظ سلامت روان خود، از ریسکِ ورود به رابطه‌ای جدید بپرهیزند. همان‌طور که یکی از مشارکت‌کنندگان اشاره می‌کند: «*از طلاق زخم خورده‌ام و نمی‌خواهم دوبارهٔ خودم را آزمایش کنم*». این ترس، فراتر از یک حس زودگذر است؛ بلکه نوعی «حفاظت از خود» در برابر بازگشت به روابط ناسالم و استرس‌های جانکاه آن است. کمبود اعتماد به مردان جدید در کنار هراس از تکرار اشتباهات گذشته، فضایی از تردید ایجاد کرده است که مانع از گشودگی عاطفی آنان نسبت به شریک زندگی جدید می‌شود.

۲. اولویت‌بندی رشد فردی و مسؤولیت‌های مادری

در لایه‌ای دیگر، «تغییر اولویت‌ها» نقش بسزایی در عدم تمایل به ازدواج مجدد دارد. زنانی که طلاق را پشت سر گذاشته‌اند، گاهی با کشف توانمندی‌های درونی و استقلال خود، ازدواج مجدد را مانعی برای مسیر جدیدشان می‌بینند. برای این زنان، زندگی مستقل نه تنها ناخوشایند نیست، بلکه به منبعی برای «رضایت فردی» تبدیل شده است. یکی از آنان می‌گوید: «*برای من اولویت حالا استقلال مالی و روانی است، نه رابطهٔ جدید*». از سوی دیگر، تمرکز بر «تربیت فرزندان» به عنوان یک هدف عالی، انرژی و دغدغه‌های آنان را به خود معطوف کرده است؛ به طوری که ازدواج مجدد را عاملی برای برهم خوردن این تمرکز یا چالش در مسؤولیت‌های مادری می‌دانند. برای این گروه، «خودشناسی» و «پرورش فرزند»، ارجحیتِ کامل بر شکل‌گیریِ یک رابطهٔ عاطفی جدید دارد.

۳. فشارها و محدودیت‌های اجتماعی و آسیب‌های روان‌شناختی

در نهایت، نگاهِ آسیب‌زای محیط پیرامون نیز بر این امتناع دامن می‌زند. «قضاوت‌های منفی جامعه» و برچسب‌هایی که به زنان مطلقه زده می‌شود، فضای روانی آنان را به شدت سنگین کرده است. این فشارهای اجتماعی، همراه با «ترس از طرد شدن» یا «مقایسه‌های ناعادلانه» در روابط احتمالی، سبب شده است تا ازدواج مجدد برای آنان به جای آرامش، تداعی‌گرِ نوعی فشار مضاعف و محدودیت باشد. علاوه بر این، آسیب‌های روانی باقی‌مانده از طلاق، مانند استرس‌های مزمن، نیاز به درمان تخصصی را برجسته کرده است. تا زمانی که این دردهای روانی التیام نیابند، زنان نسبت به هر نوع رابطهٔ عاطفی حساس و تهدیدآمیز برخورد می‌کنند؛ چرا که به تعبیر یکی از مشارکت‌کنندگان: «*هر رابطه‌ای برایم پرتنش و تهدیدآمیز به نظر می‌رسد*».

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-06]

جدول شمارهٔ سه-جدول مفهومی عوامل بازدارنده و پیشران‌های ذهنی عدم گرایش به ازدواج مجدد از دیدگاه مشارکت‌کنندگان

مقوله اصلی	مقوله‌های فرعی	مفاهیم
عدم تمایل به ازدواج مجدد	ترس از تکرار شکست	تجربهٔ آسیب روحی و روانی شدید
		کمبود اعتماد به مردان جدید
		ترس از ایجاد رابطه ناسالم
	اولویت دادن به رشد فردی و فرزندان	تمرکز بر استقلال و خودشناسی
		تربیت فرزندان به عنوان هدف اصلی
		عدم نیاز به رابطهٔ عاطفی مجدد
	فشارهای اجتماعی و فرهنگی منفی	قضاوت منفی جامعه
		برچسب‌گذاری و محدودیت‌های اجتماعی
		ترس از طرد شدن یا مقایسه‌های ناعادلانه
	آسیب‌های روانی و روحی ناشی از تجربه طلاق	آسیب‌های عمیق روانی و استرس
		نیاز به درمان و حمایت روانی
		حساسیت به روابط و ترس از بازگشت به آسیب

در بخش یافته‌های تحقیق پیرامون تمایل یا عدم تمایل زنان مطلقه به ازدواج مجدد، با اتکاء به جداول تماتیک و نقل قول‌های واقعی مشارکت‌کنندگان، دو رویکرد اصلی در میان زنان مورد مطالعه به وضوح قابل تفکیک است. این دو رویکرد نه صرفاً حاصل سلیقهٔ فردی بلکه ناشی از تجربه‌های زیسته، آسیب‌های شخصی، ارزش‌های فردی و بستر فرهنگی- اجتماعی‌ای است که زنان در آن قرار گرفته‌اند:

- تمایل به ازدواج مجدد: جستجوی فرصت و کیفیتی نو

بخش قابل توجهی از زنان مطلقه در پژوهش، ازدواج مجدد را نه تنها امکانی برای جبران تجربیات ناکام گذشته می‌دانند، بلکه آن را گامی به سوی زیستی با کیفیت‌تر تلقی می‌کنند. تمایل به ازدواج مجدد معمولاً از موارد و مضامینی همچون نیاز به همراه عاطفی و امنیت روانی، امید به بهبود کیفیت زندگی، جستجوی استقلال مالی و اجتماعی و بهره‌گیری از عقل و تجربه برای انتخابی سنجیده‌تر نشأت می‌گیرد. این زنان غالباً بر این نکته تأکید داشته‌اند که با گذر از مرحلهٔ طلاق، نگاه‌شان به رابطهٔ عاطفی بالغ‌تر و هوشمندانه‌تر شده است. آن‌ها با جملاتی نظیر «*حالا می‌خواهم انتخاب بهتری داشته باشم*»، «*می‌خواهم کسی باشد که بتوانم روی او حساب باز کنم*»، یا «*دنبال همسری هستم که بتوانیم با هم زندگی خوبی بسازیم*» صراحتاً بر ارزش‌های نوین و بلوغ

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-06]

فردی تأکید می‌کنند. در عین حال، معیارهای انتخاب همسر برای این افراد نسبت به نخستین ازدواج تغییر کرده است و از استانداردهایی چون امنیت مالی صرف، به بلوغ فکری، صداقت، مسؤولیت‌پذیری و حتی حمایت از فرزندان تغییر جهت یافته است. تجربهٔ زیستهٔ طلاق موجب شده است که بسیاری برای جلوگیری از «تکرار آسیب»، دست به انتخابی محتاطانه، پژوهشگرانه و گفتگوگر بزنند و از «ازدواج عجولانه» یا صرفاً به خاطر فرار از تنهایی پرهیز کنند. بنابراین، برای این گروه، ازدواج مجدد یک انتخاب «آگاهانه»، «هدفمند» و مبتنی بر معنا و رشد شخصی تلقی می‌شود و ترکیبی از نیاز به آرامش عاطفی، رفاه نسبی و ارتقاء نقش فردی و اجتماعی زن را منعکس می‌کند.

- عدم تمایل به ازدواج مجدد: ارجحیت بر التیام، استقلال و امنیت روانی

در مقابل، گروه قابل توجهی از زنان به صراحت تأکید داشتند که میل یا ضرورتی برای ورود مجدد به زندگی زناشویی احساس نمی‌کنند. شایع‌ترین دلیل این دیدگاه تجربهٔ آسیب‌های عمیق روانی و حس بی‌اعتمادی است که پس از طلاق بر جای مانده است: «*از طلاق زخم خورده‌ام و نمی‌خواهم دوباره خودم را آزمایش کنم*»؛ «*اعتمادم را از دست داده‌ام*». برای این زنان، ترس از تکرار گذشته و ورود مجدد به رابطه‌ای که بالقوه آسیب‌زا است، با پررنگ‌ترین رنگ ممکن خود را نشان می‌دهد. علاوه بر این، بسیاری بر این باورند که استقلال مالی و خودشناسی و یا تربیت فرزندان، جایگاه فروتری نسبت به شراکت عاطفی ندارد؛ بلکه گاهی به مراتب اهمیت بیشتری پیدا می‌کند: «تمرکز بر رشد شخصی»، «*فرزندانم را در اولویت زندگی‌ام قرار داده‌ام*» و حتی «*بدون ازدواج هم می‌توانم زندگی رضایت‌بخشی داشته باشم*». فشارهای اجتماعی و فرهنگی نیز نقش مهمی در تردید یا عدم رغبت به ازدواج مجدد دارند. نقل قول‌هایی چون «*مردم طلاق را شکست می‌بینند و این قضاوت‌ها اذیتم می‌کند*» یا «*احساس می‌کنم به خاطر طلاقم محدود شده‌ام*» بیانگر بازدارندگی کلیشه‌ها و برچسب‌های اجتماعی است. برخی مشارکت‌کنندگان نیز صراحتاً اذعان داشته‌اند که آسیب‌های روانی، اضطراب‌ها و نیاز به درمان هنوز آنقدر التیام نیافته است که بتوانند تصمیمی نو بگیرند («*تنها با کمک تخصصی می‌توانم از استرس‌ها کم کنم و برای زندگی جدید آماده شوم*»، «*هر رابطه‌ای برایم پرتنش و تهدیدآمیز به نظر می‌رسد*».

در مجموع، یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد برای زنان مطلقه، «ازدواج مجدد» هم می‌تواند فرصتی برای رشد فردی، رهایی از تنهایی و پیشرفت باشد و هم تهدیدی برای تکرار آسیب و بازگشت به اضطراب و قضاوت اجتماعی. تجربه‌های شخصی، ویژگی‌های روانی، مسائل اقتصادی و مهم‌تر از همه، فضای فرهنگی و ساختار حمایت اجتماعی، تعیین‌کنندهٔ اصلی شکل‌گیری تمایل یا عدم تمایل به ازدواج مجدد است. تحلیل داده‌ها ثابت می‌کند که «بلوغ در انتخاب»، «احساس

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-06]

امنیت و احترام»، «پشتیبانی اجتماعی»، «مهارت‌آموزی» و «بهبود سلامت روان» عوامل کلیدی در تصمیم‌گیری این زنان محسوب می‌شود. بنابراین، سیاست‌گذاری‌های اجتماعی و حمایت‌های روانی باید متناسب با این تنوع رویکرد و زمینه‌ها، مداخلات هدفمند و واقع‌گرایانه را برای زنان مطلقه طراحی کند تا این مسیر اختیارگرایانه، سالم و امن‌تر باشد.

بحث و نتیجه‌گیری

ازدواج مجدد زنان مطلقه، به عنوان یک پدیدهٔ اجتماعی و روانشناختی پیچیده، جایگاهی مهم و در عین حال چالش برانگیز در مطالعات خانواده و جامعه‌شناسی زنان یافته است. در این راستا یافته‌های پژوهش حاضر که در قالب تحلیل پدیدارشناختی تجربیات زیستهٔ زنان مطلقه در ایلام گردآوری شده‌اند، به شیوه‌ای جامع، نشان‌دهندهٔ تعامل عوامل فردی، روانشناختی، اقتصادی و فرهنگی- ساختاری در شکل‌گیری تمایل یا عدم تمایل به ازدواج مجدد است. این نتایج همسو و همخوان با پژوهش‌های داخلی و خارجی پیشین است و بر حساسیت و چندبعدی بودن این مسأله تأکید می‌کند که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود.

در گروه زنان دارای تمایل به ازدواج مجدد، این امر به مثابه راهبردی آگاهانه برای اجتناب از آسیب‌های قبلی و بازسازی هویت، کسب حمایت عاطفی و روانی، ارتقای کیفیت زندگی و کسب استقلال مالی و اجتماعی مورد توجه است. از منظر نظریهٔ خود تعیین‌گری، ازدواج مجدد می‌تواند پاسخگوی نیازهای اساسی انسان به خودمختاری، شایستگی و ارتباط باشد که ممکن است پس از طلاق دچار اختلال یا کاهش شده باشد. زنان مطلقه از طریق ازدواج مجدد، کوششی برای بازتأمین این نیازها دارند، به خصوص، در بعد تعلق و ارتباط اجتماعی که پس از طلاق آسیب-پذیر می‌شود. یافته‌های پژوهش حاضر نیز تأیید می‌کند بسیاری از زنان، ازدواج مجدد را راهی برای جبران خلأ عاطفی، بازیابی هویت و تأمین امنیت روانی - اقتصادی تلقی می‌کنند و فقدان این نیازها پس از طلاق، می‌تواند انگیزهٔ قوی برای ازدواج مجدد ایجاد کند. این نتیجه با یافته‌های پژوهش‌های محمدی، ۱۳۹۹؛ ناصری و یزدخواستی، ۱۳۹۸؛ حسینی، ۱۳۹٤ همسو است.

همچنین یافته‌ها نشان می‌دهد زنان مطلقهٔ مورد بررسی، که تمایل به ازدواج مجدد داشته‌اند، با تکیه بر تجربیات قبلی، معیارهای دقیق‌تر و متعادل‌تری برای انتخاب همسر اتخاذ کرده‌اند که بر صداقت، بلوغ فکری، مسؤولیت‌پذیری و حمایت از فرزندان تأکید دارد. این امر بازتاب‌دهندهٔ فرایند یادگیری و رشد شخصی است که از تجربه‌های پیشین سرچشمه می‌گیرد. طبق نظریه‌های انتخاب عقلانی و نظریهٔ نقش، حصول این یافته‌ها بیانگر نقش فعال و عاملیت فرد در بازتعریف و تطبیق نقش‌های اجتماعی پس از طلاق است و با یافته‌های افراسیابی و پیربلوطی، ۱٤۰۱؛ ثمری-

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-06]

صفا و همکاران، ۱٤۰۱؛ جوادیان و همکاران، ۱۳۹۹؛ ناصری و یزدخواستی، ۱۳۹۸؛ احمدنیا و قالیباف، ۱۳۹٦ همراستا می‌باشد. بعد جامعه‌شناختی موضوع با تکیه بر نظریهٔ نقش، از اهمیت خاصی برخوردار است؛ این نظریه می‌گوید نقش‌های اجتماعی و هویتی افراد پس از رویدادهایی مانند طلاق به بازتعریف و تغییر نیازمندند. ازدواج مجدد، فرصتی برای بازسازی و یا حفظ نقش-های اجتماعی مانند همسری و مادری است؛ اما پذیرش این نقش‌ها ممکن است با توجه به تجارب گذشته و انتظارات فرهنگی جامعه، همراه با مقاومت و یا دشواری باشد. یافته‌های این مطالعه، چندگانگی رویکرد زنان نسبت به ازدواج مجدد را تأیید می‌کند که بازتاب واقعیت‌های فرهنگی اجتماعی پیچیده در ایران امروزی است و با نتایج پژوهش‌های بیدله، ۱۹۸٦؛ افراسیابی و خلجی‌پیربلوطی، ۱٤۰۱ همسو است.

طبق نظریهٔ سرمایهٔ انسانی و اقتصاد خانواده[1]، زنان با بررسی سرمایهٔ انسانی خود (تحصیلات، مهارت‌ها، توانایی‌های اقتصادی) و شناسایی منابع درآمدی و حمایت‌های مالی ممکن، تصمیم به ازدواج مجدد می‌گیرند یا از آن صرفنظر می‌کنند. مطالعات نشان داده‌اند استقلال مالی زنان، تحصیلات بالاتر و اشتغال منظم می‌توانند بر کاهش یا افزایش میزان ازدواج مجدد تأثیرگذار باشند و یافته‌های پژوهش حاضر، همسو و مشابه یافته‌های قنبری برزیان و همکاران، ۱٤۰۲؛ حیاتی و سلیمانی، ۱۳۹۷؛ دلیل‌گو و همکاران، ۱۳۹۵؛ زاهد و خیری‌خامنه، ۱۳۹۰ نشان می‌دهد سرمایهٔ اجتماعی، حمایت‌های شبکه‌ای و ارزش‌های برابری‌گرایانه جنسیتی، از عوامل مهم ارتقاء تمایل زنان مطلقه به ازدواج مجدد هستند.

در نقطهٔ مقابل، زنان بدون تمایل به ازدواج مجدد، متأثر از آسیب‌های روانی ناشی از طلاق، ترس از تکرار شکست و عدم اعتماد به روابط جدید و یا شریک جدید و تحت فشارهای فرهنگی و اجتماعی مانند قضاوت منفی جامعه، برچسب‌زنی و کلیشه‌های جنسیتی بوده‌اند که نقش بازدارندهٔ مهمی در فرایند تصمیم‌گیری این زنان ایفا می‌کند و آنان را به سمت اجتناب از ازدواج مجدد و تمرکز بر رشد فردی و تربیت فرزندان سوق می‌دهد. یافته‌های مذکور با نظریه-های فشار اجتماعی و نقش‌های جنسیتی و نتایج پژوهش‌های چانگ[2]، ۲۰۲٤؛ افراسیابی و پیربلوطی، ۱٤۰۱؛ ناصری و یزدخواستی، ۱۳۹۸؛ و فیضی و همکاران، ۱۳۹۸ مطابقت دارد که نشان داده‌اند تجارب منفی قبلی و فشارهای روانی، استراتژی محافظه‌کارانه و احتیاطی در انتخاب رابطهٔ جدید را تقویت می‌کنند. این نقش محدودیت‌های اجتماعی، بخشی از فشارهای جنسیتی و فرهنگی را برجسته می‌سازد که نیازمند مداخلات روانی- اجتماعی حمایتگر و سیاست‌های

[1]. Human Capital Theory
[2] . Chang

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-06]

فرهنگی نوین است. نظریه‌های فشارهای اجتماعی و نقش‌های جنسیتی زمینه‌های فرهنگی و ساختاری را تحلیل می‌کنند که چگونه هنجارهای مردسالارانه و کلیشه‌های جنسیتی، فشارهای روانی، اجتماعی و اقتصادی بر زنان مطلقه وارد می‌آورند و موجب تردید و اجتناب آنان از ازدواج مجدد می‌شوند. کراولی[1] (۲۰۱۹) نیز بیان می‌کند زنان بیشتر از مردان تمایل به ازدواج مجدد ندارند و عامل اصلی این تفاوت را نگرانی از قضاوت‌های منفی و برچسب‌زنی‌های اجتماعی می‌داند. یافته‌های پژوهش حاضر نیز تأئید می‌کند که فشارهای فرهنگی و اجتماعی عامل بازدارنده مهمی در تصمیم‌گیری زنان مطلقه است.

در مجموع یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که تصمیم‌گیری زنان مطلقه پیرامون ازدواج مجدد، فرایندی صرفاً فردی نبوده است، بلکه حاصل تعامل پویا و لایه‌لایه میان ساختارهای روانی، اجتماعی و فرهنگی است. برآیند داده‌ها و تحلیل‌های حاضر بیانگر آن است که تمایل به ازدواج مجدد در میان زنان مطلقهٔ ایلام، پدیده‌ای چندوجهی، پویا و عمیقاً پیوندخورده با بسترهای فردی، روانی، اقتصادی- اجتماعی و فرهنگی- هنجاری است. این نتایج در هماهنگی با مطالعات پیشین (افراسیابی و خلجی پیربلوطی، ۱٤۰۱؛ سعادتی و باقری، ۱٤۰٤) نشان می‌دهد ازدواج مجدد بازتاب تعامل مستمر میان تجربیات زیسته، شرایط ساختاری اجتماعی و سیاست‌های فرهنگی است که نه تنها فاکتورهای هویتی و هیجانی، بلکه ساختارهای قدرت اجتماعی، سرمایه‌های اقتصادی و انگاره‌های غالب فرهنگی- اجتماعی نیز در این فرآیند نقش‌آفرین هستند. بر پایهٔ نتایج پژوهش حاضر، حمایت اجتماعی، آگاهی روانی، آماده‌سازی مهارتی و تغییر نگرش‌های فرهنگی می‌تواند فرآیند ازدواج مجدد را برای این گروه آسان‌تر و موفق‌تر سازد و بر ضرورت بازاندیشی در نگرش‌ها و تعریف مجدد نقش‌های اجتماعی زنان مطلقه، به‌منظور توانمندسازی و ارتقاء ظرفیت انتخاب‌گری مستقل و آگاهانه آنان در فرآیند ازدواج مجدد تأکید دارد.

همچنین نتایج نشان می‌دهد که با وجود بافت فرهنگی خاص استان ایلام که ممکن است محافظه‌کارانه‌تر از کلان‌شهرها و شهرهای بزرگ باشد، تمایلات فردی (نیاز به استقلال و رشد) توانسته است تا حد زیادی بر فشارهای سنتی غلبه کند و طیف وسیعی از تمایلات (از فرصت‌جویی تا محافظه‌کاری) را ایجاد کند. آنچه این یافته را از مطالعات مشابه در شهرهای دیگر متمایز می‌سازد، این است که حتی در یک بستر محافظه‌کار فرهنگی، زنان مطلقه به دلیل فشار اقتصادی- اجتماعی و افزایش سواد فردی، به طور فعال در حال تعریف مجدد نقش‌های خود

[1]. Crowley

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-06]

هستند. بنابراین، اگرچه نتایج ممکن است در ظاهر با شهرهای توسعه‌یافته مشابه باشد، اما نحوهٔ مدیریت این دوگانگی (فشار ساختار در مقابل انتخاب فرد) در ایلام، نیازمند مداخلات سیاستی بومی‌سازی شده است تا اطمینان حاصل شود که حمایت‌های روانی و اقتصادی، به جای تضعیف، از عاملیت آن‌ها پشتیبانی کند.

با توجه به اهمیت موضوع، نتایج این مطالعه علاوه بر تعمیق دانش بومی، راهنمای کاربردی برای طراحی سیاست‌ها و برنامه‌های حمایتی هدفمند در حوزهٔ ازدواج مجدد زنان مطلقه فراهم می‌آورد که می‌تواند به ارتقاء کیفیت زندگی و سلامت روانی آنان منجر شود. بنابراین سیاست‌ها و مداخلات به‌گونه‌ای باید طراحی شوند که نیازهای ویژهٔ روانی، اقتصادی و اجتماعی زنان مطلقه را پاسخگو باشند و استقلال و سلامت روانی آنان را حفظ کنند. در سطح سیاست‌گذاری، بر مبنای شواهد به‌دست آمده، طراحی و اجرای مداخلات هدفمند و شواهدمحور در سه سطح روانی، اجتماعی و اقتصادی توصیه می‌شود؛ مداخلاتی که به کاهش کلیشه‌های منفی، تقویت خودباوری، بهبود دسترسی به خدمات سلامت روان و رفاه اجتماعی و توسعهٔ فرصت‌های اقتصادی برای زنان مطلقه توجه کند. علاوه بر این، تلفیق برنامه‌های آموزشی و حمایتی مبتنی بر اقتضائات بومی، تسهیل‌گر شکل‌گیری مسیرهای مستقل و آگاهانه برای تصمیم‌گیری دربارهٔ ازدواج مجدد خواهد بود. مطالعات آتی با رویکردهای میان‌رشته‌ای و تلفیق داده‌های کمی و کیفی قادر هستند زمینه‌های ساختاری و فرهنگی این پدیده را به طور ژرف‌تر واکاوی نمایند.

ذکر این نکته ضروری است که محدودیت‌هایی مانند بستر جغرافیایی محدود به شهر ایلام و انجام پژوهش به روش کیفی، بر تعمیم نتایج تأثیرگذار است، بنابراین ضرورت دارد پژوهش-های آتی در قالب مطالعات کمّی و تلفیقی، با نمونه‌های گسترده‌تر و مقایسه‌ای در مناطق مختلف، به بررسی بلندمدت تأثیرات ازدواج مجدد و اثربخشی مداخلات حمایتی بپردازند تا اطلاعات دقیق‌تر و قابل تعمیم‌تری فراهم کنند و زمینه‌ای برای بهبود مستمر و توسعهٔ سیاست‌ها فراهم گردد. با توجه به اینکه ازدواج مجدد فرآیندی طولانی و نیازمند آمادگی روانی، حمایت روانشناختی و آموزش مهارت‌های زندگی مشترک است؛ فقدان این حمایت‌ها موجب ازدواج‌های ناسالم و ناپایدار خواهد شد. همچنین تأکید بر آموزش عمومی و کاهش برچسب‌زنی فرهنگی می‌تواند به بهبود پذیرش اجتماعی و کاهش تبعیض علیه زنان مطلقه کمک نماید. از طرفی با توجه به نقش مهم استقلال مالی زنان مطلقه در تصمیم‌گیری آن‌ها، توسعهٔ تسهیلات اشتغال و حمایت اقتصادی نقش تسهیل‌کنندهٔ مهمی خواهد داشت. همچنین آموزش مهارت‌های مدیریت تعارض، ارتباط مؤثر و تنظیم هیجان برای افزایش کیفیت و پایداری ازدواج‌های مجدد حیاتی است.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-06]

منابع

۱. آذرتاش، آذرنوش (۱٤۰۳) **فرهنگ معاصر عربی- فارسی**، تهران: نی.

۲. احمدنیا، شیرین و آتنا قالیباف‌کامل (۱۳۹٦) «زنان سرپرست خانوار در تهران: مطالعهٔ کیفی تجربیات، چالش‌ها و ظرفیت‌های آن‌ها»، **رفاه اجتماعی**، دورهٔ ۱۷، شمارهٔ ٦٥: ۱۰۳-۱۳٦.

۳. افراسیابی، حسین و مریم خلجی پیربلوطی (۱٤۰۱) «تفسیر زنان طلاق‌گرفته از ازدواج مجدد: مطالعه‌ای داده بنیاد»، **جامعه‌شناسی نهادهای اجتماعی**، دورهٔ ۹، شمارهٔ ۱۹: ۲٥٦-۲۳۹.

٤. الماسی، مسعود و مریم اصلانی (۱٤۰۲) «تمایل به ازدواج مجدد در بین سالمندان بیوهٔ شهرستان فریدونشهر و عوامل مرتبط با آن»، **نامهٔ انجمن جمعیت شناسی ایران**، دورهٔ ۱۸، شمارهٔ ۳٦: ۲۱۷-۱۸۳.

٥. اعیادی، نادر؛ فاتحی‌زاده، مریم و عذرا اعتمادی (۱٤۰۳) «شناسایی چالش‌ها و مسائل ازدواج مجدد پس از طلاق در ایران: یک بررسی سیستماتیک کیفی»، **پژوهش‌های کاربردی روانشناختی**، دورهٔ ۱٦، شمارهٔ ۳: ۱۰۷-۱۲٦.

٦. ثمری‌صفا، جعفر؛ زارعی، اقبال؛ نجارپوریان، سمانه و کوروش محمدی (۱٤۰۱) «ارائهٔ الگوی ازدواج مجدد رضایتمند؛ یک پژوهش کیفی»، **پژوهش‌های مشاوره**، دورهٔ ۲۱، شمارهٔ ۸۳: ٤٦-٤.

۷. جوادیان، سیدرضا؛ عسکری باغمیانی؛ اشرف و نسرین بابائیان (۱۳۹۹) «دلایل ازدواج نکردن: مطالعهٔ کیفی زنان مطلقه در شهر یزد»، **فرهنگ یزد**، دورهٔ ۲، شمارهٔ ۲: ٥۸-۳۳.

۸. حسینی، عبدالکریم (۱۳۹٤) «**بررسی عوامل اقتصادی و اجتماعی مؤثر بر گرایش به ازدواج مجدد زنان سرپرست خانوار تحت پوشش کمیتهٔ امداد استان فارس**»، پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه یاسوج.

۹. حیاتی، مژگان و شهلا سلیمانی (۱۳۹۷) «پیامدهای طلاق برای فرد مطلقه: یک مطالعهٔ کیفی»، **رویش روان‌شناسی**، دورهٔ ۷، شمارهٔ ۱۱: ۲۷۳-۲۸۸.

۱۰. دلیل‌گو، سعید؛ وحیدا، فریدون؛ مهاجرانی، علی‌اصغر و رضا اسماعیلی (۱۳۹٥) «کاهش رغبت به ازدواج مجدد (مطالعهٔ موردی: زنان سرپرست خانوار شهر اصفهان)»، **مسائل اجتماعی ایران**، دورهٔ ۷، شمارهٔ ۲: ۳۱-٥۲.

۱۱. زاهد، سید سعید و بهناز خیری خامنه (۱۳۹۰) «بررسی نگرش زنان سرپرست خانوار تحت پوشش کمیتهٔ امداد امام خمینی (ره) شهر شیراز به ازدواج موقت»، **پژوهش‌نامهٔ زنان**، دورهٔ ۲، شمارهٔ ٤: ٦٦-٤۳.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-06]

۱۲. سعادتی، مهسا و آرزو باقری (۱٤۰٤) «تحلیل زمان ازدواج مجدد زنان مطلقه با استفاده از مدل لگ- لجستیک با شکنندگی مشترک»، **تحقیقات نظام سلامت**، دورهٔ ۲۱، شمارهٔ ۲: ۲٤۸-۲٤۱.

۱۳. شریفی‌ساعی، محمدحسینو تقی آزاد ارمکی (۱٤۰۰) «عوامل شکل‌گیری خیانت زناشویی در ایران؛ مطالعهٔ فراترکیب»، **بررسی مسائل اجتماعی ایران**، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۲: ۷٤-۳۳.

۱٤. عسکری باغمیانی، اشرف و سیدرضا جوادیان (۱۳۹٦) «فشار مضاعف زندگی، پیامد اصلی طلاق در زنان: یک مطالعهٔ کیفی»، **تحقیقات کیفی در علوم سلامت**، دورهٔ ٦، شمارهٔ ٤: ٤۳٦-٤۲۷.

۱۵. علی‌کرمی، کریم؛ ملکی، امیر؛ عبداللهیان، حمید و مهدی رضائی (۱۳۹۸) «تجربهٔ زیستهٔ تنهایی در بین زنان سالمند (یک مطالعهٔ پدیدارشناختی)»، **مطالعات راهبردی زنان**، دورهٔ ۲۱، شمارهٔ ۸۳: ۳۰-۷.

۱٦. فیضی، ایرج و مرضیه ابراهیمی (۱۳۹۸) **پیمایش ملی خانواده**. البرز: جهاد دانشگاهی.

۱۷. قنبری برزیان، علی؛ هاشمیان‌فر، سیدعلی و بهجت داوودی (۱٤۰۲) «مطالعهٔ جامعه‌شناختی عوامل مؤثر بر گرایش زنان مطلقه به ازدواج مجدد (مطالعهٔ موردی شهر اصفهان)»، **جامعه‌شناسی کاربردی**، دورهٔ ۳۱، شمارهٔ ۱: ۱۱۲-۸۹.

۱۸. محمدی، زهرا (۱۳۹۹) «مطالعهٔ جامعه‌شناختی مسائل مرتبط با ازدواج مجدد زنان سرپرست خانوار»، **زن و جامعه**، دورهٔ ۱۱، شمارهٔ ۲: ۲۵٦-۲۷۸.

۱۹. مداحی، جواد و ایرج فیضی (۱٤۰۳) «دریچهٔ زندگیِ پس از طلاق: برساختی متنوع از زیست جهانی جدید (مطالعهٔ کیفی پیامدهای طلاق بر زندگی زنان در شهر تهران)»، **رفاه اجتماعی**، دورهٔ ۲٤، شمارهٔ ۹٤: ۱٤۲- ۱۰۱.

۲۰. ناصری، عرفان و بهجت یزدخواستی (۱۳۹۸) «بررسی عوامل جامعه‌شناختی مرتبط با عدم ازدواج مجدد زنان فاقد همسر (مطالعهٔ موردی: زنان تحت حمایت در شهر سنندج»، **توسعهٔ اجتماعی**، دورهٔ ۱٤، شمارهٔ ۱: ٦۰-۳۱.

۲۱. نجاتی، محمد؛ رضایی، مهدی و شیرین حاتمی‌فر (۱٤۰۰) «ازدواج مجدد سالمندان بیوه: مطالعهٔ کیفی درک و تفسیر سالمندان از ازدواج مجدد در شهر سقز»، **نامهٔ انجمن جمعیت-شناسی ایران**، دورهٔ ۱٦، شمارهٔ ۳۱: ٦۱-۹۵.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-06]

22. Becker, G. S. (1981**) A treatise on the famil**y. Harvard University Press.

23. Biddle, B.J., (1986) «Recent Developments in Role Theory», **Annual Review of Sociology**, 12: 67-92.

24. Braun, V., & Clarke, V. (2006) «Using thematic analysis in psychology». **Qualitative research in psychology**, 3 (2), 77-101.

25. Brown, S.L, Lin, I.F, Hammersmith, A.M., Wright, M.R, (2018) «Later Life Marital Dissolution and Repartnership Status: A National Portrait Free». **The Journals of Gerontology***:* 73 (6): 1032–1042.

26. Bean, R. C. (2019) «**Relationship Maintenance Behaviors and Marital Stability in Remarriage: The Examination of Stepfamily Constellations and Associated Challenges**». All Graduate Theses and Dissertations, spring 1920 to summer 2023. 7647.

27. Caragata, L., Watters, E., Cumming, S. (2021) «Changing the game: The continuous adaptation of resilient single mothers». **International Journal of Social Work and Human Services Practice**, 8 (1): 1-10.

28. Chang, M. (2024) «Changing marital transitions and homeownership among young households». **Review of Economic Dynamics**, 52: 46-63.

29. Coleman, J. S. (1990) **Foundations of social theory**. Harvard University Press.

30. Crowley, J. E. (2019) «Once Bitten, Twice Shy? Gender Differences in the Remarriage Decision after a Gray Divorce». **Sociological Inquiry**, 89 (1): 150-176.

31. Deci, E. L., & Ryan, R. M. (2000) «The "what" and "why" of goal pursuits: Human needs and the self-determination of behavior». **Psychological Inquiry**, 11 (4), 227–268.

32. Drapeau, S., Larouche, K., Ivers, H., Dussault, S., & Baude, A. (2024) «Longitudinal Association between the Quality of the Separated Parents' Relationship and the Frequency of Father–Child Contact: The Mothers' Perspective». **Journal of Family Issues**, 45 (11): 2916-2938.

33. Sumari, M., Baharudin, Aman, N.S., Razak. N.A., (2024) «From Divorce to Remarriage: Understanding the Experience of Remarried Women in a Collectivist Society». **Family Transitions**, 65 (4): 323-353.

34. Suprianto N, Syukri S, Suriyani E. (2024) «Navigating Challenges: How Divorce Affects the Quality of Children's Education». **Jurnal Ilmiah Profesi Pendidikan**. 21; 9 (2): 1270-6.

35. Guirkinger, C., J. Gross, et al. (2021) «Are women emancipating? Evidence from marriage, divorce and remarriage in Rural Northern Burkina Faso». **World Development**, 146: 105512.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-06]

36. Kaleta, K., & Mróz, J. (2023) «Posttraumatic Growth and Subjective Well-Being in Men and Women after Divorce: The Mediating and Mod erating Roles of Self-Esteem». **International Journal of Environmental Research and Public Health**, 20 (5): 3864.

37. Leopold, T. (2018) «Gender differences in the consequences of divorce: A study of multiple outcomes». **Demography**, *55*(3): 769–797.

38. Raley, R. K., Sweeney, M.M., (2020) «Divorce, Repartnering, and Stepfamilies: A Decade in Review». **J Marriage Fam**. 82 (1):81-99.

39. Rytter, H.M., Hjorthøj, C., Graff, H.J., Eplov, L.F,. Benros, M.E., et al. (2024) «Traumatic brain injury and long-term associations with work, divorce and academic achievement». **Preventive Medicine**, 185: 1-8.

40. Parker, G., Durante, K. M., Hill, S. E., & Haselton, M. G. (2022) «Why women choose divorce: An evolutionary perspective». **Current Opinion in Psychology**, 43: 300-306.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-06]